

شهبانده مرتضی آوینی (متولد ۱۳۲۶ - شهادت ۱۳۷۲ در منطقه ی کُند) از خدمت گزاران صدیق انقلاب اسلامی ایران فیلم ساز و سردبیر مجلدهی سوره بود. از آثار ادبی توان به مجموعه بر نامه های تلویزیونی «خان کزیده ها»، «حقیقت...» روایت فتح، «سراب» اشاره کرد. نوشته های زیر نمونه ای از من کی از فیلم های «روایت فتح» است که بر او با صدای گرم و محزون او از سیما جمهوری اسلامی ایران پخش می شد.

در یاد لان صف شکن

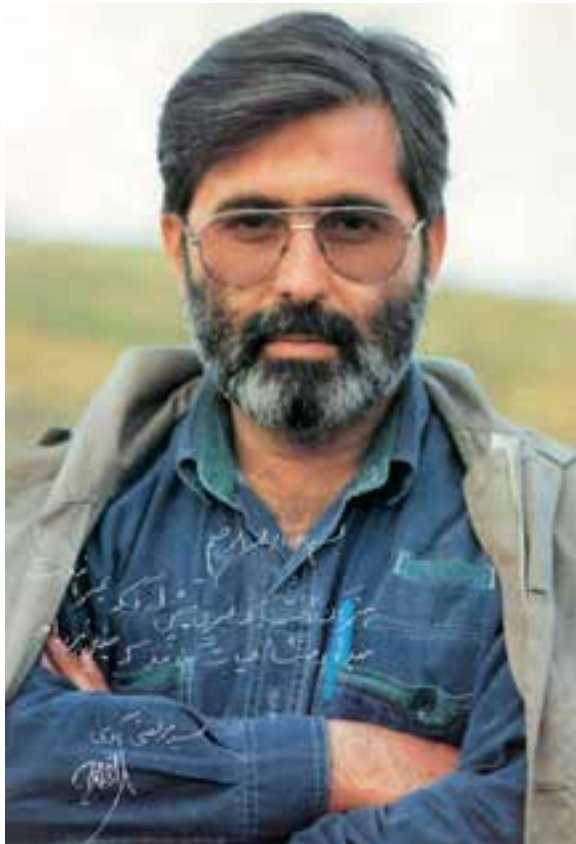
غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیه ی اروندرود

غروب نزدیک می شود و تو کونی تقدیر تاریخی زمین از همین حاشیه ی اروندرود جاری می گردد و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ بهشت* باری تعالی است که از طریق انسان با به انجام می رسد و تاریخ فردای کوهی زمین به وسیله ی این جوانان تحقق می یابد؛ همین سچه های که اکنون در حاشیه ی اروندرود کرده اند و با اشتیاق منظر شب بستند تا به قلب دشمن تازند.

سچه ها، آماد و سلج، بالوله شتی و تو و حلیقه های نجابت، در میان نخلستان های حاشیه ی اروند، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظاری می کنند. بعضی با وضوی گیرند و بعضی دیگر پیشانی بند های راکه روی شان نوشته اند «زائران کربلا» بر پیشانی می بندند. بعضی دیگر از سچه ها کوشی خلوقی یافته اند و گذشته ی خویش را با وسواس یک قاضی می کاوند و سراپای زندگی خویش را محاسبه می کنند و وصیت نامه می نویسند: «حق الله را خدای بخشه آنا و ای

از حق الناس... و توبه ناگاه دلت می لرزد؛ آیا وصیت نامدات را تقسیم کرده ای؟

از یک طرف بچه های مهندسی جهاد آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند و از طرف دیگر نگران دارالافتا هستند و با دقتی عجیب همه چیز را بررسی می کنند... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ و سیل سنگین راه سازی را بارشناور ناکرده اند تا به محض سنگین شدن خطوط مقدم دشمن، آن بار را به آن سوی رودخانه می آرند و حمل کنند و بچه های نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف* و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمع و محل کارت و این جا و آن جا می بنی... اما در این جا و در این ساعات، همه چیزهای معمولی حقیقتی دیگر



می یابند. تو کوی ایشا کنجینه یابی از رازهای کشف خلقت بستند اما تو تا به حال در نمی یافته ای.

داین جاود در این لحظات، دل با آن چنان صفائی می یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولی امر. به راستی آیامی خوابی سربازان رسول الله (ص) را بشناسی؟ بیا و بسین آن رزمنده، کشا و رزاست و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه می کم نام، در یکی از خیابان های دور افتاده می مشغول به بیعتات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همی مارا در این جا، در این نخلستان با کرد آورده است؟ تو خود جواب را می دانی به عشق.

این جاسوله* ای است که گردان عبد الله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می گذرانند. این با که یکدیگر را در آغوش گرفته اند و انگشت می ریزند، در یادان صف شکنی بستند که دل شیطان را از زرع* و وحشت می لرزانند و در برابر قوه ی الهی آنان بیج قدرتی یارای ایستایی ندارد.

ساعتی میش به شروع حمله مانده است این جا آینه ی تجلی همه ی تاریخ است. چه می جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می جویی؟ انسان؟ این جاست. همه ی تاریخ این جا حاضر است؛ بد* و ضنین* و عاشورا این جاست.

صبح روزیست و یکم بهمن ماه - کناره ی اروند

بنورفضا از نم باران آکنده است اما آفتاب فتح در آسمان سیندی مؤننین درخششی عجب دارد. دیشب در همان ساعات اولیه ی عملیات، خطوط دفاعی دشمن یک سره فرو ریخت پیش از همه غواص ها در سکوت شب، بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهرا برای مرضیه، س، به آب زدند و خطر را کشودند و آن گاه

خیل قایق ها و شناورها به آن سوی اروندرودان شدند صاف طویل رزمندگان تازه نفس - با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است - وسعت جهدی فتح رابه سوی فتوحات آینده طی می کنند و خود را به خط مقدم می رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن ها را می بینی که فاتحانه، اما با همان تواضع و سادگی همیشگی، بی غرور، بعد از شبی پر حادثه بازی کردند... و به راستی چه قدر سگفت آور است که انسان در متن غنیمتین تحولات تاریخ جهان و در میان سردم داران این تحول زندگی کند و از نسیم و غنلت، بهره رزدر نیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می کند.

آن بابا اشتیاق از میان گل و لالی که حاصل جز و مذا آب «خوره» است، خود را به قایق های رساننده وسائل رابه سوی جبهه های فتح ترک می کنند. طلبی جوانی بایک بلندکوی دستی، بهم چون وجدان جمع، هضنای نفوس



را بایاد خدا مظهری کند و دایم از بجهٔ مصلوات می‌گیرد. دشمن در برابر ایمان خود خدا متکی بر ماشین چیده‌ی
 جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست برمی‌آیند؛ حال آن‌که
 در معرکهٔ قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است حکومت دارد. دشمن حیرت زده است
 که چگونه ممکن است کسی از مرکز نهراسد؟ کجا از مرکز می‌هراسد آن‌کس که به جادو اگنی روح خویش در جوار رحمت
 حق آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز بدیری راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی
 است بر جبههٔ می‌شتابی. وقتی «اسوه» می‌توان «تخیل و فاداری» عباس بن علی (ع) باشد، چه باک
 اگر هر دو دست تو نیز بدیری راه خدا شود؟ این تا که نوشته‌ام وصف حال رزمنده‌ای است که
 بایک دست و یک آستین خالی در کنار «خور» ایستاده است بگفت و در بین دانش‌نشان می‌دهد که
 کت تیرانداز است و آن آستین خالی اش، که با باد این سوی و آن سوی می‌شود، نشانه‌ی مرداگنی است
 و این که او به عمدی که با ابوالفضل (ع) بسته، وفادار است. چسبیت آن عمد؟ «مباد امام راتنها بگذاری».
 در خط، دیگری با دشمن ادامه دارد. دشمن برده‌ی ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای.
 در زیر آن آتش شدید، بولد و زرجی جادو خاک ریزی زند بر کوبی از آتش نشسته است و کوبی از خاک را
 جابه‌جایی کند و معنای خاک ریز هم آن‌گاه تقسیم می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی.
 یک رزمنده‌ی روستایی فریانی در میان خاک نشسته است و بایک پیل دستی برای خود سنگری سازد. آن تا
 چه آنسی با خاک گرفته‌اند و خاک مظهر مخلوق در برابر غنای خالق است بمعنای آن‌که در نمازشانی بر خاک
 می‌گذاری، همین است و تا با خاک انس گیری، راهی به مراتب قرب‌گذاری بر و به آن ماسلام کن؛

دستان را بشار و بر شانه‌های پنهان بوسه بزن. آن‌ها مجاهدان راه خدا و علم‌داران آن تحول عظیمی هستند که انسان امروز را از میان تغییر می‌دهد. آن‌ها تاریخ آینده‌ی بشریت را می‌سازند و آینده‌ی بشریت، آینده‌ی امی الهی است.

برقل از مجله‌ی ادبیات و آسانی شماره‌ی ۱۲-۱۳۷۲

خودآزمایی:

۱. به عقیده‌ی نویسنده، تقدیر تاریخی زمین از کجا و به دست چه کسانی جاری می‌شود؟
۲. به نظر نویسنده، حقیقت اشیا در جبهه‌ها چگونه تجلی می‌یابد؟
۳. نمونه‌ای دیگر از خاطرات جبهه و جنگ را در کلاس بخوانید.
۴. دو نمونه از توصیف‌های نویسنده را درباره‌ی رزمندگان بیابید و بنویسید.
۵. چند فیلم سینمایی را نام ببرید که در آن‌ها صحنه‌هایی از هشت سال دفاع مقدّس به تصویر کشیده شده است.
۶. نویسنده در کدام جمله از مفهوم آیه‌ی «أَلَا بذكر الله تطمئن القلوب.» استفاده کرده است؟

دریا

حسرت نبرم به خواب آن مرداب کلام درون دشت شب خفته است
دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر، خوابش آشفته است

شعری که کنی

یکی از بخش‌های «ادبیات پایداری» ، سروده‌ها و نوشته‌های مربوط به هشت سال
دفاع مقدس است . آن چه می‌خوانید ، سروده‌ای است در قالب نیایی از شاعر معاصر ،
«محمد رضا عبدالملکیان» که از مجموعی «ریشه دابر» انتخاب شده است .

پاسخ

- توحیر امی جنکی؟

پسرمی پرسد:

من نصکتم درشت

کوله بارم بر پشت

بند پوتنیم را محکم می‌بندم

مادرم

آب و آئینه و قرآن در دست

روشنی در دل من می‌بارد



پسرم بار دگر می پرسد:
- تو چرا می جنگی؟
با تمام دل خود می گویم:
- تا چراغ از تو نگیرد دشمن

خود آزمایی:

۱. شاعر در این شعر، به چه سنتی اشاره دارد؟
۲. مقصود از «روشنی در دل من می بارد» چیست؟ نهاد آن کدام است؟
۳. منظور شاعر از چراغ چیست؟
۴. معادل «از صمیم قلب» را در کدام مصراع شعر می یابید؟
۵. «بند پوتین را محکم بستن» کنایه از چیست؟
۶. شعر سنتی با شعر نو چه فرقی دارد؟

بیاموزیم (۵)

اکنون بار دیگر، به شعر «پاخ» توجه کنید: مصراع های هربیت در مقایسه با شعر مولوی، «باتو یاد بیچ کس نبؤد روا»، کوتاه و بلند می شود. هر دو شعر دارای وزن بستند اما در شعر «پاخ» تنها برخی از ابیات قافیه دارند (پشت، پشت).

به این گونه اشاره که وزن و گاه قافیه هم دارند و در آن با طول مصراع با هم مساوی نیست، «شرنو» یا «شرنیامی» گفته می شود.

در سال های گذشته، با نمونه هایی از شرنیامی چون «آب را گل کنیم» از «سراب سپری» و «راز زندگی» از «قیصر امین پور» آشنا شده اید.

آورده اند که ...

شبی سی و چند کس از درویشان و جوانمردان نزد بوالحسن انطاکی جمع شدند و او را گردهای دو سه نان بود چندان که پنج مرد را دشوار بس باشد. نان ها همه پاره کردند و چراغ بکشتند و بر سفره نشستند تا نان خورند و هر یکی دهان می جنبانید تا دیگران پندارند که همی خورد چون سفره برداشتند نان بر حال خود بود و هیچ یک نخورده بودند جهت ایثار به دیگران.

تحفة الاخوان عبدالرزاق کاشانی